

اعاده دادرسی

قاسم بصری
وکیل دادگستری

مقدمه فرض می‌داند که از همه پیش کسوتان که از سال ۱۳۰۹ در بنای قانون و کلا فداکاری کرده‌اند، همچنین از شاد روان سرشار که در ایجاد کتابخانه و مجله کانون شب و روز مجاهدت می‌کرد و مشوق همکاری مداوم اینجانب با مجله کانون بود، یاد کنم .
در میان بیش از پنجاه مقاله‌ای که در طی ۱۱۴ شماره مجله تنظیم نموده‌ام، در باره اعاده دادرسی از شماره ۹۰ تا ۱۰۰ سلسله مقالاتی درج و در باشگاه و کلای دادگستری نیز آنها را خلاصه نموده و ضمن سخنرانی بعرض همکاران گرامی رسانیده‌ام .

موضوع اعاده دادرسی در اجرای عدالت تاثیر بسزایی دارد و از توضیحات زیر روشن می‌شود که حقوق اسلام و قوانین کشور نیز در زمینه اجرای عدالت قواعد و نظامات بسیار مفیدی مقرر داشته‌اند .

در مورد اعاده احکام کیفری، چون احساس عدالت

و طهارت ملاك عمل است، لذا فرضاً ممكن است چندین دفعه استدعای اعاده شود. همین جهت است که در احکام کیفری علاوه بر محکوم، به هشت نفر حق استدعا داده شده و از مواد ۴۶۶ تا ۴۷۱ آیین دادرسی کیفری این بسط ید استنباط می‌شود. و فکر می‌کنم، در این مورد حقوق اروپا بیشتر از حقوق اسلام و احکام کتاب آسمانی قرآن مجید استفاده نموده‌اند و حتی از آیه ۲۶ سوره ص و ۹۰ سوره نحل این معانی و مفاهیم انسانی استنباط می‌شود که در مورد قضاوت امور مدنی رعایت عدل است و در آیه ۹۰ علاوه بر عدالت، احسان مقرر گردیده است. مثلاً شوهر و مرد جوانی با داشتن عیال جوان و چند فرزند صغیر جرمی مرتکب شده که مجازاتش ده سال حبس است، چنانچه در این مورد برای آتیه عیال و فرزندان به حداقل مجازات محکوم شود، معنا به عدالت نزدیکتر است، ان الله یامر بالعدل والاحسان، آیه ۹۰ سوره نحل.

اعاده دادرسی مدنی

در مورد اعاده دعای مدنی حتی المقدور باید سعی کرد، از طرق فوق‌العاده فقط در مواردی استفاده شود که واقعا ذی‌حقی بواسطه بی‌اطلاعی از مقررات محکوم شده باشد. فلسفه اینکه در شهر یور ۱۳۱۸ ضمن تدوین آیین دادرسی مدنی مقررات مربوط به اعاده دادرسی را بر اساس مبانی حقوق اسلام تدوین نمودند که ذیلاً تفاوت مقررات مزبور را توضیح خواهم داد، از لحاظ این است که در حقوق اسلام اصل عدالت است، نه فصل خصومت.

بحث مربوط را در سه قسمت توضیح خواهد داد: (۱) ریشه و مبانی حقوقی اعاده دادرسی؛ (۲) مقررات اعاده دادرسی در قانون اصول محاکمات مصوب ذیقعد و ذی حجه ۲۹؛ (۳) قانون آیین دادرسی مدنی مصوب شهر یور ۱۳۱۸.

مقررات و موادی که در این بحث حقوقی مطالعه و مورد نظر

قرار گرفته :

مواد ۴ و ۵ و ۱۴ و ۱۶ و ۱۷ و ۲۱ و ۲۱ و ۵۱۴ تا ۵۲۴ و ۵۲۴ تا ۵۳۴ و ۵۳۴ تا ۵۸۷ اصول محاکمات حقوقی ۱۳۲۹.

مواد ۳ و ۲۰۸/۷ و ۵۲۱ تا ۵۸۲ و ۵۸۲ تا ۵۹۱ و ۵۹۱ تا ۶۱۱

آیین دادرسی مصوب شهریور ۱۳۱۸.

۱

پایه و اساس اعاده دادرسی در دعاوی مدنی از حقوق اسلام اقتباس شده، چه هر گاه بر قاضی اثبات شود، حکمی که داده، یا از جهت جهل بموضوع یا جهل حکم، با عدالت واقعی هم ردیف نیست، بر او فریضه و عبادت است که تجدید نظر نماید؛ بهمین جهت در عنوان فصل دوم قانون ذی‌قعه ۲۹ نوشته شده: «در اعاده محاکمه، تجدید نظر». توضیحاً سایر فرق اسلامی اصل موضوع را قبول دارند. نهایت در فروع مختصراً اختلافی است، بر اینکه هر گاه جهت تجدید نظر جهل بموضوع باشد، تجدید نظر از قاضی قبلی اشکالی ندارد. ولی چنانچه جهل به حکم باشد، اقرب آنست که قاضی دیگر مداخله کند و چنین استدلال می‌کنند، شاید بار دوم قاضی در جهل بحکم اشتباه کند. ولی علمای امامیه اعتقاد دارند، قاضی اسلام هیچگاه در اجرای حکم مخالف عدالت خود تعصب ندارد. بهمین جهت است که در ماده ۲۲۱ اصول محاکمات رد قاضی فقط در سه مورد مقرر شده: قرابت با متداعیین، قرابت عیال قاضی با متداعیین، قاضی وصی و قیم و وکیل یکی از متداعیین باشد. شقوق ۸ گانه رد قاضی که از جمله مهمانی بود، بعد از تشکیلات جدید مقرر شد. نهایت جناب دکتر متین‌دفتری ضمن تدوین آیین دادرسی شق هشتم را حذف فرموده در ماده ۲۰۸ در ۷ مورد ایراد رد را مقرر داشتند که از جمله سبق قضاوت حتی توصیه است.

ولی حقوق فرانسه، چنانکه از سلسله‌بندی مواد ۵۱۴ تا ۵۸۷ قانون ذی‌قعه ۲۹ بر می‌آید، حق اعاده و اعتراض ثالث را قبل از مرحله فرجام مقرر داشته و فرجام را آخرین مرحله قرار داده برعکس قانون آیین دادرسی که استفاده

از اعاده بعد از فراغت فرجام است؛ بدواً فرجام را از طرق عادی قرار داده (۵۸۲ تا ۵۸۱)، اعتراض ثالث و اعاده را بعد از طی مرحله فرجامی مقرر داشته است، ۵۸۲ تا ۵۹۱ و ۵۹۱ تا ۶۱۱.

فلسفه اساسی این تعبیر را در قسمت دوم و سوم توضیح خواهم داد. و عصاره مطلب این است که حقوق فرانسه معتقد است که فرضاً از ۱۰۰ فقره حکمی که از دیوان کشور صادر می‌شود، مثلاً صدی دو آن با عدالت واقعی هم آهنگ باشد، هضم آن بهتر از آنست که احکام دیوان کشور سوزن خورده شود و نحوه جریان دادرسی و مواعد در قانون ذیقعه طوری بود که هر گاه ذی حق دادخواست اعاده نمی‌داد، حق فرجام او فوت نمی‌شد. اما با یک نواخت شدن مواعد ضمن قانون مواعد و لوایح (اولین قانون شادروان داور) و جهات دیگر اقتضا داشته که چنانچه در آیین دادرسی، مقرر شده، استفاده از اعاده بعد از طی فرجام باشد. و صدها جهت دیگری دارد که گنجایش بحث آن در این مقاله نیست و باید کتابها نوشته شود.

۲

بعد از مشروطه قانون اصول محاکمات وسیله مسیو پرنی مستشار قضایی و شادروان مشیر الدوله وزیر دادگستری وقت تهیه و پیشنهاد شد که قانون مزبور در کمیسیون دادگستری و شرکت ۵ نفر مجتهد مندرج در اصل ۲ متمم قانون مقدس اساسی تصویب گردیده و بهمین جهت بعد از تأسیس دیوانخانه تمیز، دیوانعالی کشور جایگزین ۵ مجتهد مزبور شد. بدیهی است، در کمیسیون اصلاحاتی بعمل آمد که قسمت اعظم آن مواد ۱۴۵ و ۱۴۶ و ۱۴۷ بود که صدی شصت دعاوی بمراجع شرعی ارجاع گردد و حتی در مورد ماده ۴ قانون مزبور که ماده ۳ آیین دادرسی المثنای آنست؛ در مورد ماده ۴ آن قانون و ۳ آیین دادرسی مدنی دعوی بداد گاه شرع ارجاع می‌شد.

بعد از تشکیلات جدید، ضمن قانون آزمایشی و تسریع محاکمات، اصلاح تسریع محاکمات، بکلی مقررات و تشکیلات محاکم دادگستری تغییر حاصل

نمود و با وضع قانون ثبت و سایر قوانین ، اقتضای تغییر مقررات اعاده را داشته که سه قسمت از جهات منفی آنرا در این قسمت و دلایل مثبت آنرا در قسمت سوم توضیح می دهد .

اول. نحوه تشکیلات و دادرسی دعاوی. در اصول محاکمات **۶** قاضی چهار دفعه رسیدگی می نمود و چنانچه حکم نقض می شد ، دو دفعه دیگر ماهیه رسیدگی می شد . بنده نمی خواهم ارزش اعتبار قضاوت را با کمیت مورد سنجش قرار دهم و بگویم چون در وضع فعلی فقط سه قاضی به ماهیت دعوی رسیدگی می کند ، ارزش آن کمتر است. برعکس با اینکه امروز تمام قضات و وکلای ما تحصیل کرده هستند، معیار قضاوت صحیح را بر مقیاس عدد قرار نمی دهم. ولی در شکل رسیدگی دعاوی چندین دفعه فرصت اقامه دلیل و سند برای اصحاب دعوی بود ، و لذا دیوان کشور دیوان نقض و ابرام بود.

دوم. با توجه به مواد ۱۴۵ اصول محاکمات و قانون محکمه تجارت ۸۰٪ احکام قطعی شناخته شده بود که هنوز در مواد ۴۷۶ آیین دادرسی آثار ماده مرقوم و قانون و محکمه تجارت و مواد ۱۸ تا ۲۳ تسریع محاکمات باقی است . در صورتی که دیگر مصادیق شقوق ۳ و ۶ ماده ۴۷۶ تحقق ندارد .

سوم. برابر مقررات مهلت پژوهش و اعاده محاکمه ۳۱ روز و فرجام دوماه بود. پس هر گاه کسی توفیق پژوهش و اعاده پیدا نمی کرد ، می توانست بدیوان کشور مراجعه کند . ولی با اتحاد مواعد دیگر نمی توان اعاده را مقدم فرجام دانست .

۳

با توجه به سلسله بندی فصول آیین دادرسی محقق است که جناب دکتر متین دفتری حقوقدان ایران به تمام جهات توجه داشته و اعاده دادرسی را پس از طی مرحله فرجام قرار داده است و با اصلاحی که نیز در سال ۳۰ شد و رسیدگی دعوی را در مراحل ماهوی محدود به يك نوبت نمودند ، بسیار بمورد است که اعاده بعد از فرجام باشد . در واقع بدون آیین دادرسی در سالهای ۱۳۱۵ تا ۱۳۱۸

دفع و حل مقدر فرموده‌اند. خیلی هم اندیشه صحیحی بوده و اساساً بنده با سرعت دادرسی در مراحل بدوی و تجدید آن به جهات عدیده مخالفم. و دلایل حقوقی و حقیقی موجه دارم که چنین ترتیب هم به زیان مردم است، هم دولت.

اول. از سال ۱۳۱۰ تا ۱۳۲۵ اجرای ثبت عمومی در کشور فصل کثرت دعاوی در ایران بوده. معیناً چنانچه آمار پرونده‌های فرجامی مدنی یا کیفری را در سال ۱۳۳۱ و ۱۳۳۹ مقایسه نمایم، صدی ۱۵۰ اضافه شده و قبل از اصلاح ۱۳۳۰ از صد فقره حکم پژوهشی ۴۰ فقره بدیوان کشور می‌رفت؛ ۶۰٪ طرفین اصلاح می‌کردند. وقتی محکوم می‌دید، در ۴ دفعه رسیدگی با دادن تمام دلایل محکوم شده، دیگر بدیوان کشور نمی‌رفت. آمار پرونده‌های فرجامی مدنی از بدو مشروطه تا ۱۳۳۱ معادل پرونده‌های از ۱۳۳۱ تا حال است. اما آمار کیفری که همیشه کمتر از مدنی بوده، از سال ۳۹ تا حال بیشتر از بدو مشروطه تا ۳۹ است.

دوم. برای اینکه اثبات کنم، این شکل هم به زیان مردم، هم به زیان دولت است، آمار فوق مؤید است، با اضافه اینکه اولاً پرونده در دیوان کشور معطل می‌شود. پس سرعتی نشد، اگر هم شد، مفید نبود؛ ثانیاً مقام و حقوق و هزینه تشکیل یک شعبه دیوان کشور سه برابر استان و ۶ برابر یک شعبه شهرستان است. چه ضرورت دارد که پرونده‌ها در مراحل بدوی و پژوهشی یک‌گام دو جفتی رسیدگی و دیوان کشور هم گرفتار ازدیاد پرونده شود، چه به ماهیت رسیدگی نمی‌کند؟

سوم. همین هزینه را صرف ازدیاد تشکیلات مراحل بدوی می‌کنیم و مانند سابق چهار دفعه ماهیه رسیدگی و دیوان کشور مانند تمام دنیا محدود به پرونده‌های پراهمیت باشد، یعنی دعاوی کوچک خود به خود طی این جریان اصلاح می‌شود.

پس بنا به جهات فوق و اشاره به قانون ثبت و آیین‌نامه آن که احکام بعد از حکم دیوان عالی کشور اعتبار نهایی را پیدا می‌کند، اعاده دادرسی پس از طی مرحله فرجام است. اتفاقاً برنایید این نظر دادنامه‌ای از یکی از شعب دیوان

کشور دیدم که خیلی اصولی استدلال شده بود. ابلاغ حکم فرجامی به وکیل
مبدئاً شروع اعاده نمی‌شود، چون وکیل حق اعاده نداشته و با صدور حکم در واقع
کار وکیل تمام شده است.

اعاده دادرسی کیفری

مورد بحث را به دو قسمت مجزا تقسیم نموده نسبت به هر يك علیحده

توضیح می‌دهد:

قسمت اول: فواید اعطای حق اعاده دادرسی در احکام کیفری؛

قسمت دوم: وجه افتراق اعاده دادرسی احکام کیفری با دعاوی

مدنی.

۱

مقررات مربوط به اعاده دادرسی همانست که در بدو تدوین قانون

آیین دادرسی کیفری مقرر گردیده و نه فقط در طی ادوار مختلف و اصلاح

متعدد آیین دادرسی کیفری اصلاً حق مزبور تأیید شده و تغییری نکرده،

برعکس با وجود توسعه قوانین کیفری موارد آن محدودتر شده، در

صورتی که بجهت مندرج در پنج فراز زیر شایسته توسعه حق مزبور و

و تسهیلات بیشتری برای تجویز اعاده دادرسی بوده است، چه:

● در بدو تدوین آیین دادرسی کیفری برای رسیدگی به يك جرم جنحه صغیر
پنج دفعه رسیدگی مقرر بوده.

● حتی در آیین دادرسی کیفری، بویژه در امور جنایی رسیدگی در دیوان عالی

کشور دو درجه و احضار متهم و وکیل او در دیوان کشور مقرر شده بود.

علت هم آن بود که امور جنایی، با اینکه مهمتر است، يك مرحله رسیدگی

می‌شد با توضیح اینکه این مقررات عملاً اجرا نمی‌شد و کمتر اتفاق می‌افتاد

که دیوان کشور از ماده ۴۵۱ و ۴۵۲ آیین دادرسی کیفری استفاده کند.

ولی عدم اجرای مواد مزبور در آن موقع اشکالاتی ایجاد نمی‌نمود، چون

پرونده‌های فرجامی کیفری مهم که زندانی داشت، خیلی محدود و فرصت

رسیدگی بود. تعداد پرونده های جنایی فرجامی يك شعبه کیفری $\frac{1}{10}$ فعلی نبوده و از ۱۰۰ پرونده فرجامی حد اکثر دو تا سه پرونده مهم زندانی دار داشته و قوانین کیفری منحصر به قانون کیفر همگانی بود.

● بجهت ازدیاد پرونده های کیفری ، احکام صادره تا دو ماه حبس غیر قابل فرجام شناخته شد.

● با اصلاح مواد مربوط به تعدد و تکرار ، هرچه مجازاتها شدیدتر شد ، تشریفات و شکل رسیدگی محدود گردیده مرحله غیابی و حضوری احکام کیفری مانند امور مدنی تقلیل یافت .

● با اصلاح ماده ۱۹ قانون کیفر همگانی و با اشاره به بندج و د ماده مرقوم ، این تحدیدات بیشتر به زیان مستخدمین دولت گسردید ، زیرا از طرفی در در صورت محکومیت زاید بريك ماه حبس تادیبی گاه به انفصال ابد و گاه به ۵ سال محرومیت از حقوق اجتماعی و در صورت محکومیت به کمتر از يك ماه ، به دو سال انفصال از خدمت دولت محکوم می شود که نتیجه اش فرع زاید بر اصل بوده ؛ از طرفی با حمل این آثار از استفاده حق فرجام محروم و با اصلاح آیین دادرسی کیفری ، حق اعاده دادرسی در احکام کمتر از دو ماه اسقاط شد . چنانکه کراراً توضیح داده ام ، واقعاً شایسته است که محدودیت حق فرجام و اعاده دادرسی احکام کیفری نسبت به مستخدم ، از بین رفته یا در فرض لزوم بقای مقررات مزبور نسبت به آثار معینمی احکام بزبان مستخدم دولت ، تجدید نظر شود ؛ نه برای خاطر مستخدم مزبور ، بلکه عایله او . پیرو این مطلب به فلسفه قانون بازنشستگی و تقاعد و پایه اولیه اشاره می نمایم تا مطلب اخیر و لزوم توجه به اصلاح مقررات مزبور روشن گردد :

تدوین کننده اولین قانون تقاعد و بازنشستگی مستخدمین دولت ، قانون

مزبور را بدوجهت تدوین نمود :

اول . هر کس بعد از ۲۵ سال خدمت برود کنار و نیروی جوانی جای او

را بگیرد .

دوم. بامحاسبه‌ای که نمود ذخیره و بهره مرکب کسور بازنشستگی يك مستخدم بعد از ۲۵ سال معادل ۹۶ برج حقوق او می‌شود، با اضافه نمودن ۴ برج حقوق ماه اول مساوی ۱۰۰ برج. و چون تدریجاً باو پرداخت می‌شود، از قرار $\frac{1}{6}$ بهره ذخیره ثابت، هر ماه معادل $\frac{1}{4}$ حقوقی که باو داده می‌شود، بهره ذخیره خودش است. و چون تدریجاً سرمایه کسر می‌شود، اصل و بهره مساوی ۱۲ سال و نیم حقوق او می‌شود.

با این توضیح، مستخدمی سال ۲۸ خدمت، بر اساس يك شکایت و لو صحیح محکوم به ۱ ماه و نیم حبس تأدیبی به جرم خیانت در امانت يك قالیچه صدتومانی می‌شود. حق فرجام، اعاده دادرسی ندارد. از خدمت دولت نیز منفصل می‌شود. زن و بچه او چه کناهی کرده‌اند؟ در صورتی که بر طبق محاسبه فوق بیشتر از ۱۲ سال و نیم، ذخیره خودش را باو می‌دهند. طی ۲۸ سال هم که با کمال صداقت و امانت خدمت نموده، به دولت و صندوق دولت خیانتی نکرده، همسایه او برای يك قالیچه برضد او شکایت نموده برای ۵۰ تومان سرمایه جوانی و ذخیره او و زن و بچه او از بین برود.

مقصود از مقدمه فوق اینست که حق اعاده دادرسی اعطایی به محکوم علیه کیفری با تشدید قوانین از مفیدترین فصول آیین دادرسی کیفری است.

مقررات اعاده احکام کیفری از هر جهت با احکام مدنی فرق دارد که اهم آنها را ذیلاً توضیح می‌دهد:

- اعاده احکام کیفری موعود ندارد؛
- محدود به يك دفعه نیست، ولی در دعاوی مدنی موعود داشته و محدود به يك دفعه است.
- حق استدعای اعاده منحصر به محکوم علیه نیست، بلکه ورثه محکوم و اشخاص دیگری هم که در موارد بعدی ذکر شده، حق استدعای اعاده دارند. در واقع چنانکه در خانمه قسمت اول گفته شد، به کسان محکوم علیه یا هر کس که

از اثرات حکم کیفری متضرر می شود، حق استدعای اعاده داده شده. در توجیه این مطلب: مثلاً کسی به اتهام چک بی محل محکوم به ۶ ماه حبس تادیبی و یک میلیون تومان ضرر و زیان شاکی خصوصی شده، شاکی تمام اموال و اجناس مغازه او را باستناد این حکم می برد؛ در صورتی که ثالثی مدعی است، کالای مزبور مال او نبوده و حق العمل کار بوده که بفروشد، وجه آنرا بدهد. یا ثالثی در اساس قضیه مدعی می شود، این چک و محکومیت صحیح سازی برای از بین بردن دارایی و ندادن حقوق مردم بوده و ثالث مزبور از حکم صادره متضرر است. البته این حق در احکام مدنی نیز بصورت اعتراض ثالث داده شده.

● در احکام مدنی شرایط استدعای اعاده طی مرحله فرجامی نبوده، بلکه مدعی می تواند با رأیت حکم پژوهشی بدون فرجام خواستن استدعای اعاده نماید. اما در امور کیفری باید حکم مرحله فرجامی را پیموده یا مدت فرجام منقضی شده باشد.

● در اعاده کیفری مرجع دیوانعالی کشور است که باید بدو آ دادخواست اعاده را تجویز نموده و پرونده ها را برای رسیدگی مجدد به دادگاه استان یا دیوان جنایی یا دیوان کیفر اعاده و ارجاع فرماید.

بالاخره در تایید توضیح بالا با اشاره به ماده ۱۱ قانون تشکیل و طرز رسیدگی دیوان جزا مصوب دی ماه ۱۳۰۷ که به قانون مصوب ۱۳۱۰ احاله نموده، حکم دیوان جزا را پس از نقض و رسیدگی مجدد قطعی و غیر قابل فرجام می داند. تصور می کنم که حکم این ماده شامل حکم برائت باشد که دادستان تقاضای فرجام نموده و حکم صادره نقض و مجدداً متهم بری شود. در هر حال تذکر این قسمت نیز موید آنست که مقررات اعاده دادرسی احکام کیفری و استفاده از آن نامحدود بوده، برای اینکه اصل برائت است.